

میخواهم بمناسبت هشتم مارچ باری احساس زنانی را انعکاس بدهم که بخاطر وطن، دوری همسرانشان را تحمل میکنند.

## در گیر دو عشق

"با من بمان تا بیکران، تا لحظه های واپسین"  
در روی ابر آسمان، در رنج و شادی زمین

خواهم که غمخوارت شوم، گاهی پرستارت شوم  
گرمت ز احساسم کنم، چون شعله های آتشین

خواهم شفا بخشی تنم، چون دردی پیچد پیکرم  
در حجره، حجره قامتت، مرهم گذاری بعد از این

خواهم که دانم غصه ات، هر روزه کار و سفره ات  
بینم زمان رفته ات، در رنگ مو، چین جبین

با آنکه میبالم به تو، بر همت والای تو  
لیکن هزار و ششصد و هشتاد و شش روزم غمین

خواهم که آیی در برم، یا در برت کن بستم  
فکرت بکن ای دلبرم، قیچی عمرست در کمین

این گفته نه یک خواهش است، نه گله و نه نالیش است  
پرواز روح ناخوش است، در خامه ام گشته عجین

خواهی بیایی پیش من، خواهی بمانی در وطن  
مهر تو است در جان و تن، مستانه در قلب حزین

حب وطن جانم بود، یک توته ایمانم بود  
خدمت برای عزتش، سنگ محک در کفر و دین

هرچند بر تو مایلم، هجرت نموده بسلم  
اما صدای میهنم خواند برایم این چنین :

برخیز و تیمارم کنید، با کار پر بارم کنید  
آب رخ زرد مرا ، بالا بیا رید از زمین

شیما میان این دویی، در کشمکش های دلی  
یارب بده ام همتی در پرتو عشق ثمین

هرکس به قدر خویشتتن، دارو کند مام وطن

این است سهم تو و من، ما راست قسمت این چنین